

آن وقتی که فهمیدیم، بفهمیم. آنگاه که چیزی را می فهمیم، در لحظه قبل از آن نمی دانیم که لحظه بعد قرار است آن را بفهمیم و خودمان هم متوجه نمی شویم که چه طور شد در این لحظه خاص آن را فهمیدیم و قبل از آن نفهمیدیم. گاهی خیلی مایل هستیم مطلبی را بدانیم و از آن سر درآوریم ولی هرچه کوشش می کنیم، چیزی از آن نمی فهمیم. دانشجویانی که به درس استاد گوش فرامی دهند، همه قصد فهمیدن مراد استاد را دارند، همه برای فهمیدن گوش می کنند، ولی اینکه چه کسانی منظور استاد را بفهمند و کدام یک نفهمند و آنها که می فهمند، چه موقع این فهم برایشان حاصل شود، هیچ کدام از اینها به اختیار خودشان نیست. به اختیار استاد هم نیست. استاد چه بسا دوست داشته باشد که همه دانشجویانش با اولین توضیح او، منظورش را دریابند؛ ولی با میل او این کار انجام نمی شود.

فهم و ادراک نه به اختیار استاد است و نه دانشجوی؛ نه گوینده می تواند هر وقت که بخواهد و به هر کس که بخواهد، منظور خود را تفهیم کند و نه شنونده قادر است که هر وقت دوست دارد، هر چیزی را که می خواهد، بفهمد.

اینجاست که می گوئیم عالم شدن، صنع انسان نیست و این خداوند است که به هر کس که بخواهد، هر مطلبی را که بخواهد، می فهماند.

همه ما می یابیم که در پیدایش فهم، اختیاری نداریم و کاملاً حالت «انفعال» داریم نه «فاعلیت». اگر تحقق چیزی به اختیار انسان باشد، آن چیز فعل انسان و صنع او خواهد بود، ولی در اینجا چنین نیست و انسان صرفاً تأثیرپذیر است نه تأثیرگذار.

ناگفته نماند که این فعل خداوند - یعنی اعطای علم و دانایی - مانند همه افعال دیگر او، نوعاً از طریق یک سری اسباب عادی انجام می شود که این اسباب هم به خواست و اختیار خود خدا، اسباب شده اند. مثلاً روزی دادن کار خداست، یا شفا دادن مریض صنع خداست، اما او خود، یک سری اسباب عادی را قرار داده تا بندگانش با مراجعه به آنها از او طلب روزی یا شفا بکنند. اگر اسباب، تأثیری در تحقق مطلوب بندگان دارند، خود خدا آنها را مؤثر قرار داده است. تأثیر دارو در شفای بیمار از خود دارو بالاستقلال نیست، بلکه خدای مسبب الاسباب، خاصیت دارو را به آن بخشیده است و آن هم به خواست و اذن خدا تأثیر می کند. حال اگر خدا بخواهد، می تواند بدون وجود سببی یا از طریق اسباب غیر عادی (مانند دعا) همان نتیجه (روزی یا شفا یا ...) را ایجاد کند. در هر صورت - چه بدون سبب و چه با سبب عادی یا غیر عادی - روزی یا شفا یا ... فعل خداست و فعل انسان، حداکثر این است که به دنبال ایجاد بعضی اسباب می رود، ولی چون تأثیر آن اسباب هم به خواست خداست، بنابراین به هر حال، فعل فعل اوست و انسان در شفا یافتن یا روزی خوردن صرفاً حالت انفعال دارد و هیچ کدام به خواست و اختیار او حاصل نمی شود. چه بسا انسان شفا می خواهد، دارو هم استفاده می کند اما نتیجه نمی گیرد. یا به دنبال روزی می رود و به کسب و کار اشتغال پیدا می کند اما فایده ای نصیبش نمی گردد، ولی شخص دیگری در همان شرایط که از دارو استفاده نکرده یا دنبال روزی نرفته است، به خواست خدا ممکن است شفا یابد یا به روزی برسد.

پس ایجاد مقدمات و اسباب عادی به اختیار انسان است، ولی

ذی‌المقدمه و نتیجه به هر حال باید به اختیار خداوند نصیب او شود. اختیار انسان در حصول نتیجه و رسیدن به مقصود هیچ نقشی ندارد.

در باب علم هم مسأله از همین قرار است. تفکرات انسان و طلب علم می‌تواند زمینه‌ساز حصول معرفت و دانایی باشد و در حدّ اسباب عادی در تحقّق فهم مؤثر باشد، اما همین تأثیر هم به اختیار انسان نیست و کار خداست. چه بسا دقت نظرها و تأملات فکری منتهی به فهم مطلب برای انسان نشود و یا اینکه برعکس، بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای مسأله برای انسان روشن گردد. اینکه کدام اندیشیدن به فهم مطلوب منتهی شده و کدام یک بی‌نتیجه می‌ماند، در اختیار انسان نیست و فقط به خواست خدا بستگی دارد و هم او قادر است که بدون هیچ‌گونه اندیشیدن، همان نتیجه را عاید شخص فرماید.

گاهی انسان برای حلّ مسأله‌ای فکر بسیار می‌کند و از همه راه‌های ممکن تلاش می‌نماید، ساعت‌ها وقت صرف می‌کند و خود را خسته می‌سازد، اما چیزی برایش روشن نمی‌شود. ولی گاهی که اصلاً در فکر حلّ مسأله نیست و چه بسا صورت آن هم در ذهنش نیست، جرقه‌ای زده می‌شود که او را به یاد مسأله حل‌نشده‌اش می‌اندازد و گریه ناگشوده او به راحتی باز می‌شود.

اینها نشانه‌های روشنی است از اینکه فهم و دانش در اختیار بشر گذاشته نشده است.

اصولاً انسانی که فاقد علم است و محتاج به آن می‌باشد، چگونه می‌تواند به اختیار خود عالم گردد؟

ذات نیافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱.

در این بینش، همه آنچه خداوند به عنوان اسباب تحقّق علم قرار داده است، باید یکسان نگریسته شود. شرکت در مجلس درس و مباحثه و تأمل در آن به همان اندازه در حصول علم حقیقی می‌تواند مؤثر باشد که مثلاً به یاد خدا بودن و با توّسل به اهل بیت علیهم‌السلام در درس شرکت کردن و ... بلکه چه بسا تأثیر این‌گونه امور در عالم شدن بیشتر باشد؛ همان‌طور که مشغول بودن به ذکر خدا بعد از طلوع فجر در کسب روزی تأثیرش بیشتر از کار و تلاش عادی است.^۲

ناگفته نماند که اختیاری نبودن علم و صنع خدا بودن آن، هیچ ارتباطی با قول به جبر در افعال اختیاری انسان ندارد. قول به جبر این است که کسی در حوزه افعال انسان منکر اختیار او بشود، اما اموری که اصلاً جزء افعال انسان نیستند، مشمول بحث جبر و اختیار نمی‌شوند. البته ما می‌توانیم کلیه امور غیر اختیاری بشر را جبری بدانیم و هیچ اشکالی هم در این نامگذاری وجود ندارد، اما «قول به جبر» در اصطلاح علم کلام به عقیده‌ای گفته می‌شود که در افعال اختیاری بشر نیز منکر اختیار او شده و مدعی هستند که انسان در آن قلمرو صرفاً توهم اختیار داشتن می‌کند و گرنه حقیقتاً اختیار ندارد. در مقابل، قائلین به اختیار در افعال انسان، نمی‌خواهند بگویند که هیچ امر غیر اختیاری در انسان وجود ندارد؛ بلکه صرفاً در محدوده اعمال بشر

۱ - مائده / ۵۴.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۱۱۹، ذیل آیه شریفه «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء / ۳۲).

- یعنی چیزهایی که حقیقتاً فعل اوست - معتقد به اختیار بوده و جبر را نفی می‌کنند. پس منظور از اینکه علم، اختیاری نیست، یعنی اینکه از حوزه افعال بشر خارج است؛ و این هر چند به معنای جبری بودن علم و معرفت می‌تواند باشد اما این جبر غیر از «قول به جبر» در اصطلاح متکلمین می‌باشد.

اختیاری نبودن علم در احادیث منقول از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام هم به تعابیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته است. در اینجا به ذکر دو نمونه از تصریحات ائمه علیهم‌السلام اکتفا می‌کنیم.

نمونه اول روایتی است که زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند:

لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُعَلِّمُ لَهُمْ،
فَإِذَا عَلَّمَهُمْ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا.^۱

مردم قبل از آنکه خدا به ایشان چیزی یاد بدهد، وظیفه‌ای برای یاد گرفتن ندارند، پس آنگاه که خداوند ایشان را دانا کند، نسبت به دانایی تکلیف پیدا می‌کنند.

دوم روایتی است که مرحوم شیخ صدوق در کتاب «التوحید» از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است:

مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهَوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ.^۲

بندگان نسبت به آنچه خداوند علمش را از آنها دریغ داشته است، وظیفه‌ای ندارند.

البته استناد به ادله نقلی در مواردی که هر عاقلی آن را وجدان

می‌کند، صرفاً برای تأیید و اطمینان خاطر نسبت به عدم خطا در آن می‌باشد؛ وگرنه اثبات یک امر وجدانی احتیاج به آیه یا روایت ندارد. این مسأله را در ادامه بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

هن: حدوث و تجدد علم

پنجمین ویژگی علم، حدوث و تجدد آن است. حدوث به معنای مسبوقیت به عدم است. ما وقتی عالم می‌شویم، می‌یابیم که در لحظه قبل جاهل بودیم و همین، معنای حادث بودن علم است. اما معنای دقیق‌تری نیز می‌توان برای حدوث علم بیان کرد. فرض کنید هم اکنون مطالبی را می‌فهمیم و نسبت به آن، علم پیدا می‌کنیم. آیا وجود این علم و فهم در لحظه‌های بعد نیز تضمین شده است؟ روشن است که چنین نیست. یعنی علمی که ما در این لحظه داریم، متعلق به همین «آن» است و شاید در «آن» بعد موجود نباشد. علم، انکشاف و انفعالی است که در این لحظه در من رخ می‌دهد. این انفعال - که فاعلش خداست - در این لحظه واقع می‌شود و مقید به همین لحظه است. اگر خداوند در لحظه دوم، این صنع خود را اعمال کند و آن انفعال در من روی دهد، می‌توانم بگویم علم در من باقی مانده است. البته این تعبیر همراه با مسامحه است و دقیق‌تر آن است که بگویم در لحظات اول و دوم به من اعطای علم شد. به همین ترتیب اگر در لحظه سوم، این صنع الهی اعمال نشود، مسامحتاً می‌گویم که علم خود را از دست دادم ولی دقیق‌تر آن است که بگویم در این لحظه به من علم داده نشد. بنابراین وجداناً مابین علم این لحظه و علم لحظه پیشین و علم لحظه بعد تفاوت می‌بینیم؛ هر چند که معلوم، یک چیز است. از این رو می‌توان گفت علم در هر لحظه حادث

۱ - محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۱۷، کتاب مصابیح الظلم.

۲ - التوحید، ص ۴۱۳، ح ۹.

می‌شود. علم این لحظه در لحظه پیشین، موجود نبوده است و لذا علم کنونی، مسبوق به عدم است. این معنای از حدوث علم در سراسر فرآیند عالم شدن، وجود دارد و ما این «استمرار حدوث علم» را «تجدد علم» می‌نامیم.

درس سوم: معرفت و ویژگی‌های آن

معرفت چیست؟

«معرفت» در لغت به معنای علم آمده است با این توضیح که بعضی از لغویین علم و معرفت را مرادفیکدیگر دانسته‌اند در حالی که برخی دیگر معرفت را نوع خاصی از علم تلقی کرده‌اند. ابن منظور در «لسان العرب» معرفت را به علم تفسیر کرده است:

العرفان: العلم ... عَرَفَهُ يَعْرِفُهُ عِرْفَانًا وَعِرْفَانًا وَمَعْرِفَةً.^۱

جوهری هم در «صحاح» همین معنا را برای عَرَفَ يَعْرِفُ بیان کرده و برای مصدر آن هم چهار وزن فوق را ذکر کرده است.^۲ در بعضی دیگر از کتب لغت، معرفت را به دانشی که از طریق حسّ

۱ - لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۶.

۲ - الصحاح، ج ۴، ص ۱۴۰۰.

